

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/09/30

فرد ششمی که آقای سبحانی آورده است، عروۀ بن زبیر هست. عروه برادر عبد الله بن زبیر است و این دو برادر هر دو از زن صیغه ای به دنیا آمده اند. این هم داستان مفصلی دارد که وقتی عبد الله بن عباس به مکه آمد، عبد الله بن زبیر همواره طعنه می زد که این نابینا را خداوند هم چشمش را کور کرده است و هم قلبش را که معتقد است به حلیت متعه و حال آن که پیامبر متعه را حرام کرده است. ابن عباس گفت عبد الله برو از مادرت سؤال کن ببین که متعه حلال است یا حرام. بعد عبد الله بن زبیر رفت و از مادرش سؤال کرد که او هم گفت ما در زمانی که در مدینه بودیم، پدرت مرا با صیغه موقت عقد کرد. و توصیه کرد به پسرش که با ابن عباس این دریای علوم اهل بیت، به مناظره بر نخیز. او کسی است که با هر کس مناظره کند، او را ضربه فنی خواهد کرد.

البته ثابت نشده است که عبد الله بن زبیر بعد از اعلام حرمت متعه این زن را عقد دوباره کرده باشد. مسأله حرمت متعه از افسانه هایی است که در زمان معاویه درست شد برای این که بر خلاف کاری های خلیفه دوم سر پوش بگذارند. و یکی از جاهایی که واقعاً در صحیح بخاری آمده است و جزء احادیث موضوعه و جعلی است و خود علمای بزرگ اهل سنت انتقاد دارند و اعتراض دارند، گفته اند که این روایت از روایات موضوعه و جعلی است که

ان النبي صلي الله عليه وسلم نهى عن المتعة وعن لحوم الحمرة الأهلوية زمن خيبر

حدثنا مالك بن إسماعيل حدثنا ابن عيينة انه سمع الزهري يقول أخبرني الحسن بن محمد بن علي واخوه عبد الله عن أبيهما ان عليا رضي الله عنه قال لابن عباس ان النبي صلي الله عليه وسلم نهى عن المتعة وعن لحوم الحمرة الأهلوية زمن خيبر (صحیح البخاری، البخاری، ج 6، ص 129) .

وقال أبو أسامة عن عبيد الله عن سالم حدثنا عبد الله بن يوسف أخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي رضي الله عنهم قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المتعة عام خيبر ولحوم حمر الانسية (صحيح البخاري، البخاري، ج 6، ص 229، 230) .

اصلا در غزوة خيبر هيچ زني از زنان مسلمين همراه لشكر نبود و لذا اين از احاديث كاملاً جعلي است. بعضي مي گویند در جنگ اوطاس بوده و بعضي مي گویند در جنگ فتح مکه بوده است. جالب اين است که ابن حجر عسقلاني در فتح الباري وقتي به اين روايت مي رسد، مي گوید: اگر کسی بگوید پیغمبر در جنگ خيبر متعه را حرام کرده است: فلا علم له لا بالأثر و لا بالتاريخ ولا بالسير.

این جمله را که استاد فرمودند، بنده نتوانستم پیدا کنم . شاید منظور استاد، این جمله باشد : وكذا أخرجه سعيد بن منصور عن ابن عيينة لكن قال زمن بدل يوم قال السهيلي ويتصل بهذا الحديث تنبيه علي اشكال لان فيه النهي عن نكاح المتعة يوم خيبر وهذا شيء لا يعرفه أحد من أهل السير ورواة الأثر . (فتح الباري، ابن حجر، ج 9، ص 145) .

این تعبیر ابن حجر، خیلی تعبیر تندي هم هست.

نفر بعدي که ایشان آورده است و جزء کسانی که قائل به وضوي مسحي بوده، ابومالك اشعري است. او از صحابه بوده و در خلافت خليفه دوم هم از دنيا رفته است. این هم هيچ شك و شبهه اي در آن نيست که قائل به وضوي مسحي بوده است و کسی هم اعتراض ندارد.

آخرين فردي كه ايشان آورده است و ما يك مقدار ملاحظه بر فرمايش ايشان داريم كه كمى كم لطفى کرده اند و بر خلاف مبنای خودشان در اين جا آمده است، عكرمه است. وي كنيه اش ابو عبد الله و غلام ابن عباس بوده است. آقاي سبحاني از ايشان مدحي کرده اند كه تعبيرشان اين است:

كان من علماء زمانه في الفقه و القرآن و كان جابر بن زيد يثول عكرمه اعلم الناس، روي له اصحاب السنن اربعة احاديث صحيحة.

اين عبارت آقاي سبحاني در باره عكرمه است. اي كاش ايشان نمي آوردند و مي گفتند كه از دیدگاه اهل سنت جاىگاه ویژه اي دارد و اهل سنت او را به عنوان يك فقيه قبول دارند. و خود عكرمه از معاندين و مخالفين و سردمدار و پرچمدار خوارج در عصر خودش بوده است. در آية تطهير، تنها روايتي كه در تفاسير اهل سنت آمده است كه مي گويد: آيه تطهير مخصوص زنان پيغمبر است؛ حتي فاطمة زهرا، امير المؤمنين، حسن و حسين (عليهم السلام) مشمول آيه تطهير نمي شوند.

حتي ايشان بالاتر از اين، مي آمد در كوچه و خيابان فریاد مي زد كه:

من شاء باهلته، أنها نزلت في نساء النبي صلي الله عليه وسلم خاصة.

سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 2، ص 208 و تفسير الألوسي، الألوسي، ج 22، ص 13 و فتح القدير، الشوكاني، ج 4، ص 279 و الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج 5، ص 198 و تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج 3، ص 491 و مسند ابن راهويه، إسحاق بن راهويه، ج 4، ص 15 و تحفة الأحوذى، المبار كفوري، ج 9، ص 49 و...

يعني ابن قدر اين آقا بي حيا بوده است. رواياتي ديگري از بعضي از بزرگان اهل سنت داريم كه مي گويد هم شامل زنان پيغمبر است و هم شامل اصحاب كساء. ولي روايتي كه منحصر كند اين قضيه را فقط از كانال عكرمه نقل شده است.

خود ابن حجر عسقلاني صراحت دارد كه مي گويد: عكرمه وقتي به مصر و از آن جا به مغرب رفت، مذهب خوارج را و در مغرب ترويج مي كرد.

وقال يعقوب بن سفيان سمعت ابن بكير يقول قدم عكرمة مصر وهو يريد المغرب وترك هذه الدار وخرج إلي المغرب فالخوارج الذين بالمغرب عنه اخذوا . (تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج 7، ص 237 و ميزان الاعتدال، الذهبي، ج 3، ص 96 و سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 21 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 277، 278 و تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج 41، ص 120 و

اين خيلي عبارت تندي است.

و نيز مي گويد:

كان عكرمة اباضيا.

تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 278 و سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 21 و تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج 7، ص 237 و تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج 41، ص 120 و ميزان الاعتدال، الذهبي، ج 3، ص 96

اباضيه، يك فرقه اي از فرقه هاي خوارج هستند. و نوشته اند كه:

كان يري رأي الخوارج.

الكامل، عبد الله بن عدي، ج 5، ص 266 و تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج 41، ص 85 و الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج 5، ص 293 و التعديل والتجريح، سليمان بن خلف الباجي، ج 3، ص 1150 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 279 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 287 و سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 22 و ميزان الاعتدال، الذهبي، ج 3، ص 96 و تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج 7، ص 237 و

حتي جالب اين است كه مي گويند، او به ابن عباس هم نسبت مي داد كه ابن عباس هم جزء خوارج بوده است!!!

در تهذيب الكمال ابن مزي و ابن حجر در تهذيب التهذيب و... مي گويند:

ان عكرمة كذاب يحدث غدوة حديثاً و يخالفه عشية.

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج 41، ص 106 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 286 و سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 28، 29 .

و حتي يزيد بن أبي زياد مي گوید:

دخلت علي علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة مقيد علي باب الحش قلت من هذا قال إن هذا يكذب علي أبي.

تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 113 و تهذیب الکیمال، المزی، ج 20، ص 280 و سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 5، ص 23 و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 7، ص 238 و الثقات، ابن حبان، ج 5، ص 230 . البته ابن حبان بعد از نقل این حدیث، بر راوی آن یزید بن اُبی زیاد اشکال می کند و می گوید :

ومن أمحل المحال أن یجرح العدل بکلام المجروح لان یزید بن اُبی زیاد لیس ممن یحتج بنقل حدیثه ولا بشئ یقوله
أیوب بن رزین عن نافع .

و اضافه بر این اصلاً دورغ گو بودن عکرمه ضرب المثل بوده است. یحیی بکار می گوید از عبد الله بن عمر شنیدم که به نافع غلام خود می گوید:

لا تکذب علی کما کذب عکرمة علی ابن عباس.

لسان المیزان، ابن حجر، ج 2، ص 7 و العلل، أحمد بن حنبل، ج 2، ص 70، 71 و التعدیل والتجریح، سلیمان بن خلف الباجی، ج 3، ص 1150 و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 107 و تهذیب الکیمال، المزی، ج 20، ص 279 و سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 5، ص 22 و ج 5، ص 23 و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 7، ص 237 و الثقات، ابن حبان، ج 5، ص 230 و إکیمال الکیمال، ابن ماکولا، ج 1، ص 257 و ...

سعید بن مسیب به غلامش می گوید:

یا برد لا تکذب علی کما کذب عکرمة علی بن عباس.

التعديل والتجريح، سليمان بن خلف الباجي، ج 1، ص 254 و تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 109 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 280 و سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 22، 23 و ميزان الاعتدال، الذهبي، ج 3، ص 96، 97 و العلل، أحمد بن حنبل، ج 2، ص 71 و تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج 7، ص 237

ما چند نمونه داریم که شخصیت های بزرگی از دیدگاه اهل سنت، مثل سعید بن مسیب و مثل عبد الله بن عمر و... به غلامش می گویند: دروغ نبندید بر ما همان طوری که عکرمه بر مولای دروغ می بست. این شده ضرب المثل در میان مسلمانان. وقتی يك شخصي این طور ضرب المثل شده است، از دهانش طلا و دُر هم بیارد، فاقد ارزش است.

اعلمیت يك فردي در صورتی برای ما ارزش دارد که وثاقتش محرز شده باشد.

در باره عکرمه هم مدح وجود دارد و هم ذم. این قاعده رجالی اهل سنت است که اگر نسبت به يك راوي هم مدح آمده باشد و هم ذم، اگر این ذم مبين و مفسّر نشده باشد؛ یعنی علت تضعیف بیان نشده باشد، ارزش ندارد؛ اما اگر تضعیفات مبين و مفسّر باشد، مثل قضیه عکرمه؛ حتی اگر این تضعیف مبين یکی باشد و آن توثیقات پنجاه تا، همین يك تضعیف مبين مقدم بر پنجاه مورد توثیق است.

و يك تعبيري وجود دارد در تهذيب الكمال و سير اعلام النبلاء از يحيي بن سعيد که از علمای بزرگ و از استوانه های علم رجال است:

أنه ذكر له ان عكرمة لا يحسن الصلاة قال أيوب وكان يصلي؟.

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 117 و تهذيب الكمال، المزي، ج 20، ص 284 . سير أعلام النبلاء، الذهبي، ج 5، ص 27 و تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج 7، ص 240

این در تمام کتاب های رجالی ایشان آمده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل می کند که:

ذکره أبوب فقل کان قلیل العقل.

تهذیب الکمال، المزی، ج 20، ص 284 و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 94 و سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 5، ص 27 و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 7، ص 238

یا ذهبی می گوید که خالد بن عمران می گفت که یک روزی در ایام موسم حج دیدم که عکرمه به حجاج نگاه می کند و می گوید: ای کاش در دست من یک شمشیری بود تمام این کفاری را که این جا آمده اند و لبیک می گویند، از دم شمشیر می گذراندم.

عن خالد بن أبي عمران، قال : كنا بالمغرب وعندنا عكرمة في وقت الموسم، فقال : وددت أن بيدي حربة . فأعرض بها من شهد الموسم يمينا وشمالا .

میزان الاعتدال، الذهبی، ج 3، ص 95 و سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 5، ص 22 و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 7، ص 237 و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 118 و تهذیب الکمال، المزی، ج 20، ص 278 و ...

یا مثلا نقل می کنند:

سمعت عليا وحكي عن يعقوب الحضرمي عن جده قال وقف عكرمة علي باب المسجد فقال ما فيه إلا كافر.

سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج 5، ص 22 و میزان الاعتدال، الذهبی، ج 3، ص 95 و تهذیب الکمال، المزی، ج 20، ص 278 و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 41، ص 118 و....

این همان عقاید خوارج است و خوارج جز این فکر نمی کنند. آن وقت این مطالب در کتاب های علقه مضقه نیست؛ بلکه در کتاب سیر اعلام النبلاء و... است. این کتاب، یک کتابی است که اهل سنت به این کتاب قسم می خورند. یعنی کار عکرمه خیلی خراب تر از این است که ما بتوانیم یا بخواهیم کار او را درست کنیم.